

سیر تحول الاهیات اخلاقی کاتولیک

احمدرضا مفتاح*

چکیده

الاهیات اخلاقی مسیحی، تحولات زیادی را پشت سر گذاشته است. عهد جدید، منشأ اصلی اخلاق مسیحی است. محور تعالیم حضرت عیسی علیه السلام، ملکوت خدا بود؛ و تحول درونی، شرط ورود به ملکوت تلقی می‌شد. اخلاق مورد نظر پولس، فضیلت محور بود و به جای تأکید بر اوامر و نواهی بیرونی، بر درونی شدن اخلاقیات توجه داشت. تعالیم اخلاقی آباء کلیسا بیش تر موعظه‌ای، شبانی، مدافعانه و تعلیمی بود. تا حدود هزار سال، علم اخلاق منسجم و نظام‌مندی وجود نداشت؛ حتی اگوستین که با نظریه‌پردازی درباره مفهوم فیض، تأثیر زیادی بر تفکر کلیسا داشت، الاهیات اخلاقی منسجمی طرح نکرد. توماس آکوئینی با رویکردی فلسفی، نظام‌مندترین و مفصل‌ترین مباحث مربوط به فضایل و رذایل را بیان کرد. با این همه، الاهیات اخلاقی، باز هم بخشی از الاهیات به شمار می‌آمد. تا این که بعد از شورای ترنت و به ویژه با اثر آلفونس لیگوری، الاهیات اخلاقی از الاهیات اعتقادی متمایز شد. با تصویب خطاناپذیری پاپ در شورای اول واتیکان، مرجعیت تعلیمی کلیسا شروع به مداخله در تبیین امور اخلاقی کرد. در دوره معاصر نیز با توجه به پیشرفت‌های مسائل صنعتی و پزشکی، موضوعات جدیدی در حوزه اخلاق کاتولیک به وجود آمد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق مسیحی، تعالیم اخلاقی، فضایل اخلاقی، الاهیات اخلاقی.

مقدمه

در مباحث مربوط به حوزه اخلاق باید توجه داشته باشیم که میان اصطلاح اخلاقیات^۱ و علم اخلاق^۲ فرق گذاشته می‌شود. مراد از اخلاقیات، مباحثی است که به راه‌های عملی اخلاقی زیستن و فضایل فردی و جمعی می‌پردازد؛ اما علم اخلاق، آن است که به جنبه نظری و عملی اخلاق می‌پردازد و علمی است که تلاش می‌کند به صورت موضوعی، نظام‌مند و منسجم، به تبیین امور اخلاقی بپردازد (Curran, 1987: 340). مباحث علم اخلاق مسیحی، عبارتند از: ۱- یک فرد مسیحی به لحاظ درونی به چه چیزی باید تمایل داشته باشد و از چه چیزی باید اجتناب کند؛ ۲- از حیث تکلیفی، چه کاری را باید انجام دهد و از چه کاری باید اجتناب کند؛ ۳- با توجه به فضایل، برای رسیدن به هدف، انجام کدام امور اخلاقی، ضروری است (Mackenzie, 1957, v.5, p.469).

با توجه به این تفکیک، در عهد جدید و در دوره آباء کلیسا و حتی تا حدود هزار سال علم اخلاق به معنای مصطلح مشاهده نمی‌شود. در واقع، «الاهیات اخلاقی مسیحی» تحولات زیادی را پشت سر گذاشته است. از این رو، برای آشنایی با این تحولات، ابتدا به اختصار به سیر تاریخی الاهیات اخلاقی می‌پردازیم. آن‌گاه درباره الاهیات اخلاقی کتاب مقدس - که منشأ اصلی اخلاق مسیحی است - و الاهیات اخلاقی آگوستین - که پدر الاهیات غرب و یکی از بزرگ‌ترین الاهی دانان اخلاقی به شمار می‌رود - و نیز الاهیات اخلاقی توماس اکویناس - که بیش‌ترین سهم را در طرح مباحث نظام‌مند اخلاقی دارد - با تفصیل بیش‌تری بحث خواهیم کرد.

سیر تاریخی الاهیات اخلاقی

در عهد عتیق، سخن از عهد خدا با بنی‌اسرائیل و دستورات و وظایفی است که خدا برای آن‌ها مقرر کرده است؛ و به طور کلی می‌توان گفت که اخلاقیات یهودی، بر اطاعت از

1. Morality.

2. Ethics.

دستورات الهی مبتنی است. در عهد جدید، نظام اخلاقی منسجمی طرح نمی‌شود. رویکرد عیسی، بیش‌تر یهودی است و بر حفظ احکام شرعی و اخلاقی تورات تأکید می‌کند. عیسی در نوع دینداری و اطاعت یهودی تشکیک می‌کند نه در احکام یهودی. وی درونی شدن اخلاقیات و تحول درونی افراد را شرط ورود آنان به ملکوت خدا می‌داند که مبتنی بر محبت، تواضع و مانند آن است. اخلاق پولسی بر فضیلت مبتنی است و آن را البته در گرو ایمان به مسیح می‌داند؛ با این بیان که اگر کسی به مسیح ایمان بیاورد، روح‌القدس او را هدایت خواهد کرد و از درون متحول می‌شود؛ و نیازی به اوامر و نواهی اخلاقی وجود ندارد. اخلاق کتاب مقدس را با تفصیل بیش‌تری بیان خواهیم کرد.

تعالیم اخلاقی در دورهٔ آباء کلیسا در وهلهٔ نخست، موعظه‌ای، شبانی، مدافعانه و تعلیمی بود. معلمان اخلاق در این دوره، همان رهبران یا اسقفان کلیسا بودند که به صورت شفاهی و از روی دست‌نوشته‌هایشان اخلاق را تعلیم می‌دادند. البته به رغم این که جهت‌گیری بیش‌تر مکتوبات جنبهٔ عملی و شبانی داشت، در همان زمان هم در برخی موارد، مطالعات نظام‌مندی وجود داشت (Curran, 1987: 341). یکی از معضلات کلیسای اولیه مسیحی، چگونگی ارتباط مسیحیان با فرهنگ و جامعهٔ آن زمان بود. از این رو، می‌بایست تدابیر تربیتی ویژه‌ای به کار برده می‌شد. در این میان، رسالهٔ «دیداکه» یا «تعالیم دوازده رسول» زندگی اخلاقی مسیحی را تحت عنوان دو راه حیات و مرگ خلاصه می‌کند. همچنین نویسندگان اولیه، فهرستی از فضایل و رذایل را بیان کردند (Ibid). البته اخلاق مسیحی کاملاً بر کتاب مقدس منطبق نبود. هرچه مسیحیت در سرزمین‌های یونانی - رومی پیش می‌رفت، مسیحیان از هر آنچه در اطراف آنان بود و به حیات معنوی آنان کمک می‌کرد، اقتباس می‌کردند (Mackenzie, 1957, v.5, p.468).

آباء کلیسا اغلب از فلاسفهٔ نوافلاطونی وام می‌گرفتند. دفاعیه‌نویسان قرن دوم برای دفاع از نحوهٔ زندگی مسیحی، تلاش می‌کردند نشان دهند اخلاق مسیحی، با بهترین فهم مشرکان از اخلاق مطابق است (Curran, 1987: 341). علاوه بر این، یوستینوس و ایرنئوس، به خرافات و بی‌اخلاقی مشرکان حمله کردند. آباء یونانی و لاتینی قرن سوم، از جمله ترتولیان، سبیریان،

کلمنت اسکندرانی و اریگن بر تفاوت بین تعلیم اخلاقی مسیحی و مشرکان تأکید کردند و یک اخلاق دینی به دست دادند. آنان بر تعلیم کتاب مقدس تأکید کردند و رفتار مسیحی را به عنوان توصیفی از صورت خدا و تشبه به مسیح تحلیل کردند. آنان صبر، روزه، صدقه دادن، عدالت و مانند آن را به عنوان طاعات مسیحی می دانستند (Gratsch, 1979: 212). برخی بر این عقیده اند که نخستین تبیین نظام مند تعلیم اخلاقی مسیحی را در دو اثر کلمنت^۱ می توان یافت. کتاب اریگن با نام «در باب اصول اولیه»^۲ مشتمل بر بحث مربوط به اختیار و مسؤولیت بشری است؛ و رؤوس الاهیات اخلاقی را ارائه می کند (Ibid).

آبای کلیسای شرق در قرن چهارم، بر خداگونه شدن آدمی از راه مشارکت با روح القدس تأکید داشتند. بازیل، گریگوری نیسایی و یوحنا زرین دهان درباره تکالیف عملی عوام، راهبان و کشیشان سخن گفتند. تقریباً در همان زمان، در کلیسای غرب آمبروز اثر خود را با نام «درباره وظایف»^۳ نوشت. اثر وی که از کتاب سیسرو به همین نام الگو گرفته بود، یکی از نخستین توصیفات جامع از اخلاقیات مسیحی بود. در این کتاب، به وظایف کشیشان به طور خاص پرداخته شده بود (Ibid).

اگوستین را می توان بزرگ ترین الهی دان اخلاقی نامید. وی مباحث نظام مندی در باب الاهیات اخلاقی تدوین نکرد، اما تأثیر زیادی بر کلیسا گذاشت. دو کتاب مهم او با نام های «شهر خدا» و «اعترافات» برخی ملاحظات روش شناختی و اساسی را در بر دارند. اگوستین تلاش کرد از فهم اخلاقی مسیحی در مقابل ثنویت و بدبینی مانوی از یک سو، و خوش بینی پلاگیوسی از سوی دیگر، دفاع کند. وی درباره تمام موضوعات اساسی و مهم یعنی فیض، اختیار، شریعت، محبت، حکومت خدا و تاریخ بشری، مطالبی نوشت. همچنین در برخی آثارش به مسائلی از قبیل گناه، دروغ گویی، خویشتن داری، ازدواج و مانند آن پرداخت (Curran, 1987: 340). درباره اگوستین با تفصیل بیش تری سخن خواهیم گفت.

1. The Tutor, The stromata.

2. The first principles.

3. De officiis.

یاب گریگوری کبیر (۵۹۰ - ۶۰۴) با کتابش «گفت و گو»،^۱ اخلاقیات شغلی^۲ و اندیشه اخلاقی مسیحی را برای قرن‌ها پس از آن، تحت تأثیر قرار داد. در دوره ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ م. اثری خلاق در باب الاهیات اخلاقی، به وجود نیامد. هانس کونگ، که یک کاتولیک منتقد محسوب می‌شود، می‌گوید: «از قرون وسطا به بعد، اخلاق کاتولیکی اساساً اخلاق اعترافی بود» (هانس کونگ، ۱۳۸۴: ۱۲۷). در این دوره، فهرستی از گناهان تهیه شد که افراد می‌بایست به آن‌ها اعتراف کنند (Gratsch, 1979: 213).

علم اخلاق در هزاره دوم میلادی، تحول یافت. قرن‌های دوازدهم و سیزدهم، دوره‌های تجدید حیات آموزش بود که به پیدایش دانشگاه‌های بزرگ اروپایی منجر شد. الاهیات علمی و نظام‌مند با کار الاهیدانان اسکولاستیک به‌ویژه توماس اکوئینی به وجود آمد. از مهم‌ترین شخصیت‌های این دوره، گراتیان^۳ نویسنده Decretum، به امور عملی همچون قوانین و تعهدات، گناهان، ازدواج و توبه پرداخت. کتاب «جمل پیترا»^۴ لومباردو، تلفیقی از الاهیات اعتقادی و الاهیات اخلاقی بود؛ و چند قرن، کتاب درسی مدارس الاهیاتی محسوب می‌شد. در مکتب فرانسیسی بوناونتورا و دونس اسکاتوس، اولویت اراده و محبت در الاهیات اخلاقی، ثابت شد.

توماس اکوئینی بخش دوم کتاب «جامع الاهیات»^۵ را به الاهیات اخلاقی اختصاص داد. توماس، الاهیات اخلاقی را علمی می‌دانست که انسان‌ها را به هدف غایی‌شان راهنمایی می‌کند و به آنان می‌آموزد چگونه خود را بیش‌تر به صورت خدا درآورند و به مسیح تشبه یابند. هدف الاهیات اخلاقی توماس این است که شخص را در توازن حکمت و محبت خدا جای دهد. توماس بحث مفصلی درباره فضایل و رذایل بیان می‌کند. وی فضایل را به سه قسم

1. Dialogi.
2. Moralisin Job.
3. Gratian.
4. Sentences.
5. Summa Theologica.

«فضایل عقلانی»، «فضایل اخلاقی»، و «فضایل الهی» تقسیم می‌کند (Aquinas, 1948: II, Q. 57).

دربارهٔ توماس اکوئینی بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

در قرن چهاردهم، ویلیام اکامی ارزش هر چیزی را به ارادهٔ خدا منوط دانست. از نظر وی، خوب خوب است و بد بد است، تنها به این دلیل که خدا این‌گونه اراده می‌کند.

در قرن شانزدهم، مطالعات تومیستی با دومینیکی‌هایی همچون کاجتان و ژزویت‌ها احیا شد. مطالعاتی در باب عدالت و حقوق ملل، پرورانده شد. بعد از «شورای ترنت»، الاهیات اخلاقی از الاهیات اعتقادی متمایز شد. از قرن هفدهم، الاهیات اخلاقی تقریباً جدا از مباحث الاهیات نظری و اعتقادی، انتشار یافت؛ از جمله می‌توان به آثار *انریکه انریکس*^۱ (۱۵۸۸ م.) به نام «جامع الاهیات اخلاقی»^۲، و *خوان آزور*^۳ (۱۶۰۰ م.) به نام «نهادهای اخلاقی»^۴ اشاره کرد.

همچنین از میان بزرگ‌ترین الاهیدانان اخلاقی، *کارملیت سالامانکایی*^۵ (۱۶۶۵ - ۱۷۲۴) نویسندهٔ (دربارهٔ الاهیات اخلاقی)^۶ و به‌ویژه *الفونس لیگوری*^۷ (۱۶۹۶ - ۱۷۸۷) را می‌توان نام برد. کتاب *لیگوری* با نام «الاهیات اخلاقی»^۸ تا سال ۱۹۴۸ بیش از هفتاد بار، تجدید چاپ شد. او یکی از ۳۳ نظریه‌پرداز کلیسا است که از طرف *پاپ پیوس نهم* به لقب «قدیس» دست یافت. کلیسا عقاید این قدیس را به لحاظ عملی قابل اعتماد دانست. او طلایه‌دار اخلاق‌گرایان و الاهی‌دانان زهدگرا است. آثار برجستهٔ او از منابع علم اخلاق کاتولیکی به شمار می‌رود (Ibid: 214).

1. Enrique Henriquez.
2. Theologiae moralis summ.
3. Juan Azore.
4. The institutions morales.
5. Carmelites of Salamanca.
6. Cursus Theologiae Moralis.
7. Alphonso Liguori.
8. Theologis Moralis.

در نیمه دوم قرن هجدهم نه تنها الاهیات اخلاقی از الاهیات اعتقادی جدا شد، بلکه تحت تأثیر آن بود که علوم الاهیاتی دیگری نیز به وجود آمد و نویسندگان، از شاخه‌های متمایزی سخن به میان می‌آوردند؛ همچون علم تفسیر، الاهیات آبا، الاهیات سمبلیک، الاهیات جدلی، عرفانی، شبانی، آیینی، موعظه‌ای، تعلیمی، ایجابی، مدرسی، نظری، تاریخی و

قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، این میراث قرن هیجدهم به ارث برده شد. همچنین در قرن نوزدهم متألهان اتریشی و آلمانی مثل جان سیلر^۱ و جان هیرشر^۲ بار دیگر تلفیقی از الاهیات اعتقادی و الاهیات اخلاقی ایجاد کردند. آنان مبانی کتاب مقدس الاهیات اخلاقی را بار دیگر بررسی کرده، برای دعوت به کمال مسیحی، از آن استفاده کردند (Gratsch, 1979: 214).

اما در کلیسای کاتولیک، از قرن نوزدهم، بر اساس بیانیه شورای واتیکان اول مبنی بر خطاناپذیری پاپ، مرجعیت تعلیمی پاپی در امور اخلاقی مداخله‌های بیش‌تری داشته است. از جمله ویژگی‌های الاهیات اخلاقی کلیسای کاتولیک، تأکید بر رابطه اخلاق و کلیسا است. در این کلیسا، عقیده بر این است که مقام تعلیمی خاصی در امور ایمانی و اخلاقیات، به کلیسا و به‌ویژه به پاپ و اسقفان داده شده است.

همچنین در قرن نوزدهم، کلیسای کاتولیک در واکنش به مکاتب فلسفی جدید، مقرر کرد که الاهیات و فلسفه کاتولیک، بر اصول و رویکردهای توماس اکوئینی مبتنی است. این تبعیت، شامل الاهیات اخلاقی توماس هم می‌شود. از این رو، می‌توان گفت تا قبل از شورای دوم واتیکان، الاهیات اخلاقی کاتولیک بر عقل و اخلاق فلسفی مبتنی بود و نقش کتاب مقدس در آن، کم‌رنگ بود (Curran, 1987: 345).

شورای دوم واتیکان در قرن بیستم، بر اهمیت «تربیت اخلاقی» تأکید کرد. تربیت ۱۰۵ اخلاقی امور ارزشی زیادی را در بر دارد؛ از جمله: ۱. ارزش‌های متعالی که به رابطه شخصی با خدا مربوط می‌شود؛ ۲. ارزش‌های اجتماعی که به قوانین و نظم و مقررات و

1. John Sailer.

2. John Hirscher.

فرهنگ و رسوم اجتماعی مربوط می‌شود؛ ۳. ارزش‌های فردی که به تکامل رساندن و تحقق استعدادها و توانایی‌های شخصی مربوط می‌شود (philibert, 2003: vol. 9.: 847).

اما در دوره معاصر، عالمان الاهیات اخلاقی به موضوعات مختلفی پرداختند. بسیاری از این موضوعات، دغدغه‌های همیشگی است و بسیاری از آن‌ها به دلیل گسترده‌تر شدن جوامع بشری نسبت به قبل است؛ همچون زندگی در جوامع شهری، صنعتی، علمی، و پیشرفت‌های پزشکی. در میان موضوعات مورد مطالعه الاهی‌دانان اخلاقی معاصر، به این موارد می‌توان اشاره کرد: سکولاریزم، پلورالیزم، خانواده، صلح و جنگ، مخالفت سیاسی، مهندسی ژنتیک، شبیه‌سازی، صلح‌طلبی، سقط جنین، عقیم‌سازی، تلقیح مصنوعی و پیامدهای آن، علوم رفتاری، طلاق و ازدواج مجدد، الاهیات و رهایی، هم‌جنس‌گرایی، مرگ و محضر، قتل ترحمی، روابط جنسی پیش از ازدواج، نقش اجتماعی سیاسی کلیسا، قانون طبیعی، پیوند اعضا، اخلاق زیست‌محیطی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، حق آگاهی، و مانند آن (Gratsch, 1979: 214).

الاهیات اخلاقی کتاب مقدس

تعالیم اخلاقی حضرت عیسی علیه السلام

محور تعالیم عیسی، ملکوت خدا بود: «ملکوت خدا بسی نزدیک است؛ توبه کنید و به بشارت، ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۵). مسؤولیت شخصی هر کسی در این ملکوت، توبه است؛ و توبه آن است که هر کسی خود را مطابق اراده خدا متحول سازد (Gratsch, 1979: 212).

عیسی در «موعظه روی کوه»، درباره بزرگ‌ترین حکم شریعت می‌گوید: «خداوند خدای خویش را به تمامی دل و جان و ذهن خویش، دوست بدار! این است بزرگ‌ترین و نخستین حکم. حکم دوم همانند آن است: هم‌نوع خویش را چون خویشتن دوست بدار» (متی، ۲۲: ۳۷-۴۰).

محور موعظه‌های اخلاقی عیسی، آن بخش از موعظه روی کوه است که به عنوان نیکبختی‌ها معروف است. نیکبختی‌ها به عنوان الگوی اخلاق مسیحی به شمار می‌رود:

«نیکبخت، آنان که روح فقیرانه دارند؛ چه ملکوت آسمان از آن ایشان است. نیکبخت نرمنخویان؛ چه صاحبان زمین خواهند شد. نیکبخت غم‌زدگان؛ چه تسلی داده خواهند شد... نیکبخت بخشاینندگان... نیکبخت پاکدلان... نیکبخت بر پا دارندگان صلح...» (متی، ۵: ۱۲-۲۰).

راتزینگر می‌گوید: نیکبختی‌ها به نوعی، شرح حال خود عیسی را به تصویر می‌کشد. او که جایی ندارد سر بگذارد (متی ۸: ۲۰) واقعاً فقیر است. اوست که برای خدا رنج می‌کشد. علاوه بر این، نیکبختی‌ها نقشه راه کلیسا هستند که کلیسا چگونه باید باشد. البته مراد از فقر، صرفاً فقر مادی نیست. فقر صرفاً مادی، نجات نمی‌آورد؛ همچنان‌که صرفاً فقر معنوی هم مراد نیست. به نظر وی، در یک کلمه، اخلاق واقعی مسیحیت، «محبت» است که راه‌های آن در موعظه روی کوه توصیف شده است (Ratzinger, 2007: 74, 99).

در کتاب تعالیم کلیسای کاتولیک نیز چنین آمده است: «نیکبختی‌ها سیمای عیسی مسیح را نشان می‌دهند و محبت وی را ترسیم می‌کنند؛ و بیانگر رسالت مؤمنانی است که در وی شراکت دارند... نیکبختی‌ها انسان را به پالایش درون از امیال بد و جست‌وجوی محبت خدا می‌خواند. به انسان می‌آموزد که فقط خدا سرچشمه همه نیکی‌ها و محبت‌هاست، نه ثروت و رفاه و شهرت و قدرت بشری و دانش و فناوری و هنر بشری» (Vatican, 1996: N. 1717, 1723).

ویژگی بارز توصیه‌های اخلاقی عیسی، تأکید بر پاکی درون است؛ چنان‌که می‌گوید: «نه آنچه به دهان فرو می‌رود، انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید، انسان را نجس می‌گرداند...؛ زیرا آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌شود و این چیزهاست که انسان را نجس می‌سازد؛ زیرا که از دل برمی‌آید خیالات بد و قتل‌ها و زناها و فسق‌ها و دزدی‌ها و شهادت دروغ و کفرها» (متی، ۱۵: ۲۰-۱۱).

از جمله آموزه‌های اخلاقی عیسی، توصیه به از خودگذشتگی است: «با شریر مقاومت نکنید، بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان؛ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار...» (متی، ۵: ۳۹-۴۰).

همچنین می‌گوید: «شنیده‌اید که گفته شده است «همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن»، اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای

لعن کنندگان خود، برکت بطلید؛ و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید؛ و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید...» (متی، ۵: ۴۳-۴۴). علاوه بر این، دربارهٔ پرهیز از ریا، پرهیز از خشم، انتقاد نکردن از دیگران، قناعت ورزیدن، متواضع بودن و مانند آن نیز توصیه‌هایی دارد.

در واقع، عیسی مسیح نظام اخلاقی جدیدی عرضه نمی‌کند؛ بلکه همان اصول اخلاقی سنت یهودی را حفظ می‌کند. البته برخی آموزه‌های اخلاقی مثل محبت به دیگران را برجسته می‌سازد و با نگاهی تازه و با درونی کردن اخلاقیات، به آن‌ها عمق می‌بخشد.

تعالیم اخلاقی پولس

تأکید اساسی پولس بر اطاعت نیست، بلکه سعادت و نجاتی است که بر فضیلت مبتنی است. پولس، هم با مفهوم اخلاق یهودی درگیر می‌شود، هم با حکمت یونانی. اخلاق یهودی که مبتنی بر شریعت و حیانی است، هدفش عادل بودن در برابر خداست که مسائلی همچون عهد، تاریخ نجات، شریعت، مسألهٔ گناه، تغییر کیش دادن و مانند آن، اهمیت داشت. اخلاق یونانی با تکیه بر فلسفهٔ افلاطون، ارسطو و رواقیون حکمت و فضایل عقلانی و اخلاقی‌ای را عرضه می‌کند که به سعادت بینجامد. نظام تفکر رومی، تأکید بر مسألهٔ شرافت، عدالت، نظم و شجاعت را به آن افزود. پولس معتقد بود حکمت یونانیان به حماقت و بت پرستی می‌انجامد و عدالت یهودیان، به ریاکاری و غرور. پس هیچ کدام از این دو رویکرد، کافی نیست. پولس به جای عدالت یهودیان و حکمت یونانیان، ایمان به مسیح را جایگزین می‌کند. او عدالت یا حکمت را انکار نمی‌کند، بلکه از نظر خود، منبع تازه‌ای، یعنی قدرت مسیح را مطرح می‌کند. راه حل پولس این است که مسیح مصلوب را موعظه کند. به این ترتیب، عیسی محور اخلاق مسیحی می‌شود (Giertych, 2011: 3). البته بر خلاف پیروان اولیه عیسی که رفتار خود عیسی را الگوی اخلاقی می‌دانستند، پولس به جای تأکید بر سخنان و رفتار عیسی، بر مرگ او تأکید می‌کند.

پولس ادعا می‌کند چون دورهٔ پسرخواندگی فرا رسیده است، انسان به جای آن که ملزم به رعایت احکام شرعی باشد، با فیض روح القدس هدایت می‌شود. بنابراین کسی که به

مسیح و رستاخیز او ایمان بیاورد و با او یکی شود، از درون متحول می‌شود و زندگی‌اش اخلاقی خواهد بود. این که پولس به عیسی ارجاع می‌دهد، فقط به دلیل حجیت عیسی نیست، بلکه به نظر وی در اثر این رابطه، یک تغییر درونی رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، رویکرد اخلاقی پولس بر دستورات اخلاقی و داوری مترتب بر آن مبتنی نیست، بلکه مبتنی بر فضیلت است؛ فضیلتی که انسان در درون، آن را از روح القدس تعلیم می‌گیرد و نیازی به دستور یا تعلیم بیرونی نیست.

پولس درباره فضایل و رذایل می‌گوید: «باری، نیک می‌دانیم که جسم چه به بار می‌آورد: زنا و ناپاکی و عیاشی و بت پرستی و ساحری و کینه و اختلاف و رشک و تندخویی و نزاع و شقاق و تفرقه و حسد و باده‌گساری و پر خوری و مانند این‌ها؛ و شما را آگهی می‌دهم، همچنان که پیش از این داده‌ام که آنان که مرتکب این گناهان می‌شوند، وارث ملکوت خدا نخواهند شد. لیک ثمره روح، محبت و شادی و صلح و بردباری و حاضر خدمتی و نیکی و اطمینان به دیگران و نرم‌خویی و تسلط بر نفس است. هیچ شریعتی مخالف این‌ها نیست. باری، آنان که از آن مسیح عیسی هستند، جسم را با هواها و شهوات آن مصلوب کرده‌اند» (رساله به غلاطیان، ۵: ۱۹-۲۴؛ همچنین ر.ک: کولسیان، ۳: ۱-۶؛ و ۳: ۵-۱۰؛ اول قرنتیان، ۶: ۱۹-۲۰). در واقع، پولس می‌خواهد بگوید لازمه زندگی مسیحی آن است که هر فرد مسیحی از رفتار گناه‌آلود پرهیز کند؛ چراکه گناه از سنخ جسم است؛ و کسی که ایمان آورده، از سنخ روح است.

پولس می‌گوید آدمی از راه ایمان، نزد خدا عادل شمرده می‌شود، نه از راه اعمال. مراد او از ایمان، صرف یک اندیشه یا عقیده، یا ایده نیست، بلکه مرادش ایمانی است که انسان را با مسیح، متحد می‌سازد. ایمان اگر واقعی و درست باشد، محبت و احسان می‌شود؛ ایمان بدون احسان، ایمان واقعی نیست، مرده است: «در مسیح عیسی، نه مختون بودن اهمیت دارد و نه نامختون بودن، بلکه تنها ایمانی که با محبت، عمل می‌کند» (غلاطیان ۵: ۶؛ ۸۴: ۲۰۰۹). این محبت را نیز روح القدس افاضه می‌کند: «به واسطه روح القدس که بر ما عطا گشته، محبت خدا در دل‌هایمان فرو ریخته است» (رومیان، ۵: ۵).

پولس یک نظام اخلاقی منسجم عرضه نمی‌کند. بنابراین نزد وی بین الاهیات اعتقادی و

اخلاقی یا الاهیات اخلاقی و معنوی، تفاوتی وجود ندارد. مسأله اساسی، ایمان به عیسای زنده شده و رابطه با مسیح است؛ و آن بر هیچ واکنش اخلاقی وابسته به اخلاقیات بشری مبتنی نیست. پس تعلیم اخلاقی پولس مسیح محور است، نه مبتنی بر اوامر و نواهی بیرونی. از نظر پولس موعظه عیسای زنده شده در وهله نخست و ملاحظات اخلاقی در وهله دوم هستند (Giertych, 2011: 3).

سنگ بنای اخلاق پولسی، ایمان و محبت به مسیح است. پس از آن است که اخلاق یونانی و یهودی را به آن می افزاید. پولس حکمت یونانی را می گیرد، اما آن را به طور اساسی تغییر می دهد. عطایای روح القدس و فضایل الاهی مورد نظر پولس یعنی ایمان، امید و محبت، فراتر از حکمت یونانی محسوب می شوند؛ زیرا فضایل الاهی کلاً نتیجه فیض هستند و خدا آن ها اعطا کرده است؛ نه این که آدمیان، از حکمت بشری به ایمان انتقال پیدا کرده باشند. از این جهت، فضایل الاهی به کلی از فضایل اخلاقی متفاوتند. می توان گفت پولس بر فضایل الاهی تأکید می کند و به نوعی، فضایل اخلاقی را مفروض می گیرد. از این رو، به فضایل اخلاقی، کمتر می پردازد.

الاهیات اخلاقی اگوستین

پیش از اگوستین این بحث مطرح بود که آیا موعظه روی کوه که اساس اخلاق مسیحی است، مطالباتش طاقت فرسا و دشوار نیست؟ آیا لازمه آن، این نیست که از مردم عادی خواسته می شود قهرمان باشند؟ مثلاً این فقره از سخنان عیسی که می گوید: «شنیده اید که به اولین گفته شده است «زنا مکن»، لیکن من به شما می گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راست تو را بلغزانند، آن را درآور و دور انداز...» (متی، ۵: ۲۷-۳۰).

از این رو، بین فرامین اخلاقی ده فرمان و نظام معنوی خاص الاهیاتی (عرفانی یا زهدگرایانه) فرق گذاشته می شود. آنچه در نیکبختی ها به آن اشاره شده، صرفاً برای خواص فهمیده می شد؛ نه برای مردم عادی که نمی توانند آن ها را رعایت کنند. نیکبختی ها به منزله تعلیم برای همه مردم تلقی نمی شد؛ زیرا توصیه بود نه فرمان. همچنان که در دوره مدرن هم

بیش تر بر ده فرمان تأکید می‌شود و موعظه روی کوه نخبه‌گرایانه نامیده می‌شود. اما آگوستین، یوحنا زرین دهان و سیریل موعظه روی کوه را مبنای عملی می‌دانستند (5: Giertych, 2011). آگوستین در اثر خود به نام «درباره موعظه روی کوه»، این موعظه را معیار کامل زندگی مسیحی می‌دانست (Augustin, 2000: vol. 6.: 13).

به نظر آگوستین نیکبختی‌ها بر هفت مرحله زندگی مسیحی دلالت دارد و یک فرد مسیحی را از لحظه ایمان آوردن تا رؤیت نهایی خدا همراهی می‌کند. موعظه روی کوه باید با توجه به نیکبختی‌ها تفسیر شود. نیکبختی‌ها صرفاً پیش درآمد موعظه روی کوه نیست، بلکه سنگ‌بنای آن است. نیکبختی‌ها حاکم بر موعظه روی کوه است که پاسخ عیسی درباره چگونگی دست یافتن به سعادت را بیان می‌کند. آگوستین نیکبختی‌ها را به موهبت‌های روح‌القدس ربط می‌دهد. وی بین نیکبختی‌های هفتگانه و هفت موهبت روح‌القدس ارتباط برقرار می‌کند. آبای یونانی، موهبت‌های هفتگانه را فقط در مورد مسیح به کار می‌بردند. اما آگوستین نخستین کسی بود که معتقد بود همه مسیحیان می‌توانند موهبت‌های هفتگانه را دریافت کنند. او عقیده داشت کسی نمی‌تواند با نیکبختی‌ها زندگی کند مگر این‌که روح‌القدس او را هدایت کند. پس زندگی مسیحی همواره مستلزم کمک و فیض روح‌القدس است. آگوستین «رومیان باب ۸» و «غلاطیان باب ۵» را صریح‌ترین عبارات پولس درباره عمل روح‌القدس می‌دانست. به این ترتیب، معلوم می‌شود آگوستین بین الاهیات معنوی و الاهیات اخلاقی، تفکیک قائل نمی‌شود. تفسیر آگوستین تا حد زیادی مشخصه الاهیات اخلاقی کاتولیک تا قرن چهاردهم بود. تفسیر وی نشان می‌داد که چگونه باید با فیض زندگی کرد. با پدید آمدن نام‌گرایان، الاهیات اخلاقی در سطح ارائه فهرستی از اطاعت‌ها تنزل یافت (7: Giertych, 2011).

ناگفته نماند که تأکید آگوستین بر مبنای عمل بودن نیکبختی‌ها که گاه طاقت‌فرسا به نظر می‌رسد، وقتی معنا پیدا می‌کند که اخلاق، درونی باشد؛ وگرنه اگر به عنوان دستورات بیرونی لحاظ شود، دشوار خواهد بود.

پس به همین دلیل است که گفته می‌شود یکی از ویژگی‌های نظریه اخلاقی آگوستین،

تأکید بر درونی بودن اخلاقیات است. او می‌گوید: «این استاد درونی است که تعلیم می‌دهد، این مسیح است که تعلیم می‌دهد.» اگوستین در مباحث اخلاقی، به صرف اطاعت از دستورات الهی اکتفا نمی‌کند؛ زیرا صرف اطاعت از قاعده اخلاقی، نمی‌تواند انسان را آن گونه که شایسته است، متحول سازد. او می‌گوید: «این وظیفه ماست که اراده خدا را انجام دهیم و اراده خدا عمیق‌ترین اراده ما نیز هست. هیچ قانون اخلاقی بر ما تحمیل نمی‌شود، مگر این که طبیعت ما آن را بر ما الزام کند. از آن‌جا که اقتضای طبیعت ما ساکن شدن در خدا است، دوری از خدا گناه محسوب می‌شود. حتی شیطان را می‌توان گناهکار نامید، تنها بدان جهت که اصالتاً اراده اصلی اش ساکن بودن در خدا بود و او دستورات طبیعت را نافرمانی کرد» (Pratt, 1903: 222). البته ممکن است این سؤال پیش بیاید که گناه چیست؟ این امر ما را به معضل بزرگ شر می‌رساند. مانویان معتقد بودند که شر، یک امر ذاتی و بخشی از جهان است و در نقطه مقابل خداست. اگر خدا همه چیز را آفریده است، او باید شر را نیز آفریده باشد. اگوستین در مقابل آنان، معتقد بود که خدا همه چیز را آفریده است؛ و در عین حال شر را نیافریده است. یکی از توجیحات اگوستین درباره شر در عالم طبیعت، این است که شر، یک امر عدمی است. هر آنچه در عالم هست، خیر است و آن مقداری که شر به نظر می‌رسد به این دلیل است که از خیر کامل، برخوردار نیست. پس از آن جهت که خدا تنها آنچه هست را آفریده است، او مسؤول شر - که یک امر عدمی است - نیست (Ibid). اما او درباره شرور اخلاقی معتقد بود شر، روی گردانی از خداست؛ و این روی گردانی از طرف خدا نیست، بلکه ناشی از اختیار انسان است.

هنوز درگیری اگوستین با مانویان تمام نشده بود که با پلاگیوسیان درگیر شد. وقتی اگوستین علیه ضرورت‌انگاری مانویان به اختیار تمسک کرد، شاید نزاع دیگری را پیش‌بینی نمی‌کرد؛ زیرا اگر انسان اراده آزاد دارد تا خوب و بد را انتخاب کند، پس ما می‌توانیم در مبارزه خود خوب باشیم. پلاگیوس که مسأله سرشت گناه‌آلود را عامل سهل‌انگاری اخلاقی می‌دانست، مسأله اختیار را محور آموزه‌هایش قرار داد. او بر این عقیده بود که با گناه نخستین، اراده و اختیار آدمی به طور کلی از بین نرفته است و آدمی می‌تواند همچنان برای

رستگاری خود تلاش کند. اگوستین احساس کرد خطر دیدگاه پلاگیوسیان برای ایمان حقیقی، بیش تر از خطر مانویان است؛ و وظیفه خود می دانست که با آن به مثابه یک بدعت برخورد کند و آن را از بین ببرد. اما مشکل جدی این بود که اگر او اختیار را قبول کرده، چگونه می تواند از نتایج مورد نظر پلاگیوسیان اجتناب کند؟ فیض و اختیار چگونه با هم قابل جمع است؟ اگوستین می گوید: خدا به آدم آزادی کامل داد تا خوب و بد را انتخاب کند. آدم شر را برگزید و طبیعتش فاسد شد و اختیار را از دست داد؛ و نسل او این سرشت گناه آلود و ناتوانی برای انتخاب را به ارث برد.

اگوستین در پاسخ به این اشکال پلاگیوسیان که چگونه ما گناهکار شمرده می شویم، می گوید این یک سر است. به هر حال به نظر وی به سبب بد استفاده کردن از قدرت اختیار، یک سلسله شر پدید آمد که به محکومیت ابدی منجر شد. تنها کسانی استثنا می شوند که به مدد فیض رها شده باشند. به نظر می رسد تأکید اگوستین بر فیض، به گونه ای است که لازمه سخن او نوعی جبرگرایی است. اما اگوستین اصلاً نمی پذیرد که او اختیار را به کلی کنار گذاشته است؛ زیرا خود وی در مقابل مانویان، آموزه اش درباره شر را بر آن بنا می گذارد. به نظر وی اراده آدمی هنوز آزاد است؛ اما از این اراده فقط برای شر استفاده می کند و نمی تواند بدون کمک فیض، کار نیک انجام دهد.

پلاگیوسیان اصرار داشتند که آنچه اگوستین اختیار می نامد، اصلاً اختیار محسوب نمی شود. انسان باید آزاد باشد تا خوب یا بد را انتخاب کند (Pratt, 1903: 222 - 227).

به هر حال اصول اخلاقی مورد نظر اگوستین، به تبع پولس، بر فیض الاهی مبتنی است. در این نظام اخلاقی، دستورات اخلاقی جایگاه چندانی ندارد؛ بلکه اخلاق، بر تحول درونی مبتنی است و آن هم کار خداست و انسان در انجام آن، نقش چندانی ندارد. ناگفته نماند که در جریان نهضت اصلاح دینی، انجیل گرایان بر نظریه فیض اگوستین تأکید کردند و تفاسیر الاهیاتی هم نظریات اخلاقی خود را از اگوستین گرفتند.

الاهیات اخلاقی توماس اکوئینی

توماس الاهیات اخلاقی اش را در انسجام با الاهیات اعتقادی و معنوی اش عرضه می کند. از این رو، درک الاهیات اخلاقی او که بخشی از کتاب «جامع الاهیات» است، در

گرو فهم کلّ الاهیات اوست. اصلاً چرا توماس کتاب جامع الاهیات را نوشت؟ او این کتاب را نوشت تا به این پرسش پاسخ دهد که آیا ما به چیزی فراتر از مطالعه فلسفه نیاز داریم؟ او می‌گوید: ما به مطالعه‌ای نیاز داریم که به سوی هدفی خارج از توانایی‌های عقل ما دستور داده شده باشد. ما به الاهیاتی نیاز داریم که فراتر از قلمرو عقلانی و فلسفی باشد. به نظر وی، غایت زندگی ما نجات است. مهم‌ترین مسأله‌ای که باید از آن بحث شود، مسأله سرنوشت است؛ و مسأله سرنوشت، در ارتباط با ایمان تحقق می‌یابد. از این رو، او معتقد است: «الاهیات باید به دنبال چهار چیز باشد: ۱. به وجود آوردن ایمان؛ ۲. رشد و نمو ایمان؛ ۳. دفاع از ایمان؛ ۴. استحکام بخشیدن به ایمان» (Gietych, 2011: 9).

توماس در ابتدای کتاب «جامع الاهیات»، پروژه الاهیاتی‌اش را این‌گونه توصیف می‌کند: «هدف اساسی تعلیم مقدس، شناساندن خداست، به عنوان مبدأ و غایت همه چیز. لذا نخست از خدا بحث می‌کنیم؛ دوم سیر به سوی خدا؛ سوم درباره مسیح که راه بشر به سوی خداست» (Aquinas, 1948: vol. 1, Q. 2).

توماس با کسانی که بین «الاهیات اخلاقی خدامحور» و «الاهیات اخلاقی مسیح‌محور» فرق می‌گذارند، موافق نیست. او همانند استادش البرت کبیر تبیینی از زندگی اخلاقی به دست می‌دهد که دعای مسیح برای شاگردانش را نشان می‌دهد و محقق می‌سازد: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند» (یوحنا، ۱۷: ۳؛ ۸: ۳۳). (Cessario, 2001: 8)

با توجه به همین نکته است که توماس نخست به اصول اعتقادی خداشناسی، مسیح‌شناسی و مانند آن می‌پردازد و آن‌گاه به سراغ الاهیات اخلاقی می‌رود و به‌ویژه درباره فضایل به تفصیل بحث می‌کند. بحث فضایل و رذایل او نسبت به سایر مباحث کتاب جامع الاهیات، مفصل‌تر است. به نظر وی، فضیلت چیزی جز تحقق کامل انجیل در این زندگی نیست. الاهیات مربوط به فضایل، موهبت‌های روح‌القدس و نیکبختی‌ها، با هم ساختار واحد کمال مسیحی را شکل می‌دهند (6: Cessario, 1991).

توماس تأکید دارد که زندگی اخلاقی بدون فضایل الاهی ایمان، امید و محبت را ناقص

می‌داند؛ امید و محبتی که شخص را در تحقق هدف متمایز مسیحی - که اتحاد با خداست - قادر می‌سازد. او در پاسخ به این پرسش که آیا فرد می‌تواند بدون فیض، اراده و کار نیکی انجام دهد، می‌گوید: «فرد می‌تواند بدون کمک الهی، کارهای درست بشری انجام دهد، اما نمی‌تواند تمام خیر را محقق سازد» (Ibid: 30 - 32).

فضایل الهی از نظر *توماس* فضایی است که خدا با آن‌ها ما را فضیلت‌مند می‌کند و ما را به سوی خود راهنمایی می‌کند (Ibid: 95).

با این‌که متکلمان مدرسی از جمله *توماس* کمال اخلاقی را به ارتباط زنده با مسیح منوط می‌دانند، برخی منتقدان تعجب می‌کنند که چرا *توماس* در مباحث الاهیات اخلاقی‌اش به نحو مستقیم‌تری به شخص و عمل عیسی مسیح نمی‌پردازد. در این مورد، برخی پاسخ داده‌اند که این امر به دلیل پیش‌فرض روش‌شناختی او در کتاب «جامع الاهیات» است؛ وگرنه *توماس* همانند هر متکلم دیگری - که تعلیم عهد جدید را از سر لطف الهی می‌داند - اذعان می‌کند که هر رفتار شایسته‌ای که از مؤمن سر می‌زند، صرفاً به واسطه عیسی مسیح است؛ زیرا خود مسیح تعلیم می‌دهد «من تا که حقیقی هستم... همچنان‌که شاخه از خود نمی‌تواند میوه آرد، اگر در تاک نماند؛ همچنین شما نیز اگر در من نمانید» (یوحنا، ۱۵: ۱ و ۴). برخی این‌گونه توجیه می‌کنند که هدف الاهیات اخلاقی او، این است که شخص بشری را در توازن حکمت و محبت خدا جای دهد (Cessario, 2001: XVIII).

نکته مهم درباره *توماس* این است که صرفاً به فضایل الهی و موهوبی نمی‌پردازد، بلکه به فضایل اکتسابی هم توجه دارد. گویی الاهیات اخلاقی باید بر حکمت فلسفی مبتنی باشد تا یک نقشه زندگی را ترسیم کند که هم به مطالبات عهد جدید، و هم به اقتضات فرهنگ بشری توجه کند. بنابراین *توماس* اشکالی نمی‌دید که پنجاه فضیلت اکتسابی را برشمارد؛ چراکه او اذعان داشت «فضایل اکتسابی»، به «فضایل موهوبی» شباهت‌هایی دارند (Cessario, 1991: 56). فضایل اکتسابی به زندگی مدنی جهت می‌دهند و غایت آن، «خیر مدنی» است؛ و فضایل موهوبی، زندگی معنوی را - که تنها از راه فیض حاصل می‌شود - کامل می‌کنند؛ به گونه‌ای که شخص به عنوان شهروند شهر خدا و به

عنوان عضو بدن مسیح، یعنی کلیسا، به شمار آید (Ibid: 110).

اما آنچه در نظام الاهیات اخلاقی *توماس* بحث برانگیز است، این است که آیا مباحث اخلاقی *توماس* به ویژه مباحث مربوط به فضایل عقلانی که تحت تأثیر فلسفه یونان است، *توماس* را از اخلاق دینی دور نمی کند؟ *توماس* بر کتاب «اخلاق نیکوماخس» *ارسطو* شرح نوشت. برخی بر این عقیده اند که شرح *توماس* بر این کتاب، دیدگاه شخصی او محسوب نمی شود. برخی آن را دیدگاه فلسفی *توماس* در باب رفتار اخلاقی می دانند. حتی *توماس* مباحثی دارد که در متن *ارسطو* نیست. به نظر *توماس*، همان طور که یک عالم مابعدالطبیعه با مفهوم وجود شروع می کند و تمام نظریات را بر آن مترتب می کند، عالم علم اخلاق نیز با معنای خیر شروع می کند. باید به خیر عمل شود و از شرّ پرهیز شود. با این که *توماس* در یک کتاب الاهیاتی سخن می گوید، تبیین می کند که چگونه انسان می تواند از راه طبیعی دریابد چه چیزی به لحاظ اخلاقی، خیر یا شرّ است.

ژریسون و *ژاک مارتین* آموزه های اخلاقی *توماس* را متفاوت از آموزه های اخلاقی *ارسطو* ترسیم می کنند؛ حتی گوتیه استدلال می کند که میان اخلاق *توماس* و *ارسطو* تضاد وجود دارد، به گونه ای که اخلاق *تومیستی*، اخلاق *ارسطویی* را نفی می کند. با وجود این، مطالعه آثار خود *توماس* چنین اختلاف و تضادی را نشان نمی دهد؛ بلکه می توان گفت الاهیات اخلاقی *توماس* بیش تر متأثر از *ارسطو* است تا از کتاب مقدس و سنت مسیحی. بی تردید *توماس* حقیقت مستمری را در اخلاق *ارسطو* می دید؛ حقیقتی که با وحی و انکشاف مسیحی، در تضاد نبوده است (مکینری، ۱۳۸۷: ۷۶).

در واقع، روش *توماس* در الاهیات اخلاقی، همان روشی است که در کل الاهیات به کار می گیرد. *توماس* بر خلاف پیشینیان که گاه اصول ایمانی را با مباحث فلسفی در هم می آمیختند، به دو روش معرفتی «الاهیات طبیعی» و «الاهیات وحیانی» قائل می شود و دو نوع الاهیات را تبیین می کند. در الاهیات اخلاقی نیز از یک سو، دل در گرو فضایل الهی دارد؛ و از سوی دیگر، از فضایل عقلانی نیز چشم پوشی نمی کند.

نتیجه

با توجه به این که الاهیات اخلاقی مدتی طولانی، بخشی از الاهیات اعتقادی به شمار می‌رفت و نیز با توجه به این که الاهیات اعتقادی مسیح در طول تاریخ شکل گرفته و دستخوش تحولات زیادی بوده است، الاهیات اخلاقی نیز از تغییر و تحولات دور نمانده است.

پیش از آن که مسیحیت با تفکر یونانی آمیخته شود، توصیه‌های اخلاقی حضرت عیسی علیه السلام، عمل‌گرایانه بود و سخنان و رفتار عیسی، الگوی اخلاقی پیروان او به شمار می‌رفت. اما از زمان پولس به بعد، به جای آن که تعالیم عیسی مبنای عمل قرار گیرد، مرگ و رستاخیز او، مبنای عمل قرار می‌گیرد؛ و اخلاق فضیلت‌محور مورد نظر پولس در گرو ایمان به مسیح است و ادعای او این است که هر که به مسیح ایمان آورد، توسط روح‌القدس از درون هدایت می‌شود. این که آگوستین به تبع پولس اخلاق را درونی می‌داند، نه وابسته به اوامر و نواهی بیرونی، در حدّ ادعا باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد کلیسای کاتولیک نیز به جای آن که دغدغه اخلاقی زیستن مسیحیان را داشته باشد، دغدغه‌اش حفظ حجیت و مرجعیت کلیساست. از این رو، مهم‌ترین وظیفه مسیحیان، حفظ ارتباط با کلیسا تلقی می‌شود؛ و به همین علت، به تعبیر هانس کونگ، اخلاق کلیسا در قرون وسطا، «اخلاق اعترافی» می‌شود. نظام اخلاق فلسفی *توماس اکوئینی* نیز گویا عملاً نقشی در زندگی مسیحیان نداشته است. در دوره معاصر نیز که مقام مرجعیت تعلیمی پاپی، قوانین اخلاقی را وضع می‌کند، چندان گوش شنوایی ندارد. خلاصه آن که این همه فراز و نشیب‌های مباحث اخلاق ایمانی و اخلاق فلسفی، ظاهراً اثر چندانی در زندگی مسیحیان نداشته است. شاید بتوان گفت سست شدن اخلاقیات در جوامع مسیحی، به نادیده گرفتن احکام شریعت و کم‌توجهی به احکام ظاهری اخلاقی برمی‌گردد.

منابع

۱. کونگ، هانس (۱۳۸۴)، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.
۲. مکینری، رالف (۱۳۸۷)، *اخلاق مسیحی*، ترجمه محمد سوری و اسماعیل علیخانی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
3. Augustin (2001), *Our Lord's sermon on thre mount*, In Nicene and post – Nicene Fathers, ed. By Philip Schaff, Christian Classics Eternal library, (www. ccel. org).
4. Aquinas, Thomas (1948), *Summa Theologica*, Christian Classics, New York.
5. Benedict XVI (Ratzinger) (2009), *Paul*, Ignatus press.
6. Cessariom O.: (2001), Romanus, *Introduction to Moral Theology*, the Catholic University of America press.
7. Curran, Charles E. (1987), *Christian Ethics*, In The Encyclopedia of Religion, ed. By Mircea Eliade, New York.
8. Giertych (2011), *Fundamental Moral Theology*, Angelicum university note.
9. Grasc, Edward J. (1979), *A History of Moral Theology*, In principles of catholic theology, ed. By Edward J. Grasc, Alba House, New York.
10. Cessario, O. P., Romanus (1991), *The Moral Virtues And Theological Ethics*, University of Nuterdame press.
11. Vatican (), *Catechism of the Catholiv Church*, veritas, 1996.
12. Mackenzie, Ethics and Morality, Encylopedia of Religion and Ethics, Ed. by James Hastings, T&T, 1957.
13. Pratt, James Bisset (1903), *The Ethics of Augustine*, International journal of Ethics, vol. 13, No. 2, The University Chicago press, Jon (www. Jstor. org).
14. Philibert,: J. (2003), *Moral Education in New Catholic Encyclopedia*, second Edition.
15. Ratzinger, Joseph (2007), *Jesus of Nazereth*, New York.